

فصلنامه علمی - تخصصی دُر ذری (ادبیات غنایی، عرفانی)
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال دوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۱، ص. ۷۷-۹۲

نوستالژی در سروده‌های نازک‌الملائکه

روح‌الله صیادی^۱

مهوش حسن‌پور^۲

چکیده

نوستالژی یکی از مباحث روانشناسی است که در عصر حاضر وارد عرصه‌ی ادبیات شده است. در جستار پیش رو نگارندگان بر آنند تا به بررسی این پدیده‌ی روانی در سروده‌های شاعره‌ی عراقی «نازک‌الملائکه» بپردازند. تحقیق نشان از آن دارد که اوضاع نابسامان سیاسی اجتماعی روزگار شاعر، عدم توجه به زن، فاصله‌های طبقاتی، از دست دادن عزیزان و... باعث شده است که این شاعر به ناخودآگاه خود رجوع کند و با حسرت و دیدی تراژیک از آن روزگاران یاد کند. مهمترین دستاورد پژوهش بیانگر آن است که بن‌مایه‌های نوستالژیک یاد عشق، اندوه هبوط، یادکودکی، یاد زادبوم، یاد عزیزان دارای بیشترین بسامد در سروده‌های نازک‌الملائکه هستند.

کلیدواژه‌ها:

نوستالژی، شعر معاصر عربی، نازک‌الملائکه، حسرت

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، ایران

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، ایران. hasanpoormahvash@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۲

مقدمه

نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی است، برگرفته از دو سازه‌ی یونانی (nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج (شریفیان، ۱۳۸۵: ۳۵) و به معنی دل تنگی به سبب دوری از وطن یا دل تنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان یا تلخ و شیرین. در فرهنگ‌های عربی با تعبیری چون «الوطان» و «الحنین إلی الوطن» (زهران، ۱۹۸۷: ۳۳۱) تعریف شده است.

نوستالژی از دیدگاه روانی یک احساس طبیعی، عمومی و حتی غریزی بین تمام انسان‌هاست و زمانی تقویت می‌شود که فرد از گذشته خود فاصله گرفته است لذا می‌توان نوستالژی را رویایی دانست که از دوران گذشته پر اقتدار نشأت می‌گیرد. هنگامی که فرد در دورانی از زندگی خود با موانع و مشکلاتی روبه‌رو می‌شود و در واقعیت عینی راهی برای گریزی از آن‌ها نمی‌یابد، از این رو آرزوی گذشته‌ای را دارد که در آن زندگی پرشکوه داشته است. (شریفیان، ۱۳۸۵: ۳۵)

همان‌طور که در ابتدای بحث گفته شد نوستالژی در ابتدا مبحثی روانشناسی بود و سپس به عرصه ادبیات پا گذاشت. این اصطلاح که شاعران و نویسندگان برای بیان درد و اندوه خود از آن بهره می‌برند رفتاری است ناخودآگاه و احساسی است عزیزی میان انسانها که هر گاه از مشکلات خود به ستوه می‌آیند در ذهن خویش به گذشته رجوع می‌کنند، گذشته‌ای که در بردارنده‌ی خاطرات نیک می‌باشد.

شاعران نیز که در زمره‌ی هنرمندان به شمار می‌آیند این گونه‌اند که هر چه بیشتر رنج می‌کشند، زیباتر می‌سرایند. این امری است که در این سخن روان‌شناسان تجلی یافته است هنگامی که گفته‌اند: «هنرمند، رنجور محرومی است که می‌کوشد به شیوه‌ای خردمندانه دردهای خود را برون‌ریزد و روان خود را از سموم آن‌ها بیالاید» (آریانپور، ۱۳۵۷: ۲۴۸)

آنچه در بحث از نوستالژی شایان توجه می‌باشد نقد روانشناسانه است. در این شیوه از نقد است که ادبیات با روانشناسی پیوند می‌خورد ناقدان می‌کوشند تا روان، باطن و جهان درونی شاعر یا نویسنده را بکاوند و مشخص کنند که «آیا اثر شادی‌گرا است یا غم‌گرا؟ چه فکر خاص را تبلیغ می‌کند؟ آیا نویسنده احساسات خاصی مثلاً احساسات ملی‌گرایانه دارد یا احساسات مذهبی؟» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۵۷) از این روست که بسیاری بر روانشناسی شاعر تاکید می‌کنند. در این پژوهش برآنیم تا نخست سابقه کاربرد این عنصر در شعر عربی را مورد کند و کاو قرار دهیم و آنگاه علت ایجاد دید نوستالژیک در سروده‌های «نازک الملائکه» بیان کنیم و جنبه‌های گوناگون این پدیده را بیان نماییم.

پیشینه نوستالژی در ادب عربی:

در ادبیات عرب، نوستالژی از دوران جاهلی تا کنون درون‌مایه‌ی اشعار شاعران عرب بوده و هست. این پدیده ابتدا در مقدمه‌های طللی جلوه‌گر شد به نحوی که می‌توان گفت این مقدمه‌ها از بارزترین آثار هنری هستند که فرآیند نوستالژی در آن نمایان است. این نوع نوستالژی دارای سه اساس زیبا شناختی می‌باشد: ۱. زمان ۲. مکان و ۳. زن؛ این سه بن‌مایه‌های اصلی مقدمه‌های طللی به شمار می‌آیند مقدمه‌هایی که در واقع یک گرایش دراماتیک و نمایشی را ایجاد کرده‌اند. بدین ترتیب که در بردارنده‌ی یک بعد روانی می‌باشد که تصاویر اماکن ویران شده را در اثر گذشت زمان به ترسیم می‌کند.

نوستالژی و روی آوردن به مضامین نوستالژیک را می‌توان در عصراموی، عباسی، اندلس نیز مشاهده کرد. اما در عصر حاضر از مشهورترین سروده‌های نوستالژیک، اشعار شاعران مهجر می‌باشد؛ این شاعران که از سرزمین خود دور مانده بودند، برای بیان غم غربت خویش دست به دامان شعر شدند و در وارد کردن حسرت گذشته در شعر معاصر طلایه‌دارانند.

در ادبیات عصر حاضر، به دلیل پیشرفت صنعت و فناوری، پناه بردن شاعران به این عنصر روانی افزایش یافته به طوری که به جرأت می‌توان گفت که شاعری یافت نمی‌شود که نتوان مفاهیم نوستالژیک را در دیوان او یافت.

الف- بررسی عوامل ایجاد نوستالژی در شعر نازک‌الملائکه

دلایل بروز حزن و اندوه نوستالژیک در هر بیت شعری نازک‌الملائکه نه محرومیت است، نه عشق گمشده و نه اندیشه‌ی مرگ بلکه این اندوه، اندوهی فکری است که از دو امر سرچشمه می‌گیرد: ۱- اندیشیدن در مورد زندگی و مرگ و دوگانگی بین این دو ۲- و تأمل در احوال انسان. این اندیشه‌ها رفته رفته به سطح حس می‌رسد و در قلب وی زخم‌هایی ایجاد می‌کند که نه تنها بهبود نیافته بلکه باعث جوشش روز افزون غم و اندوه درون شاعر شده است. (بصری، ۱۹۹۴: ۵۶۳-۳۶۴) احساس غربت به عنوان تجربه‌ی مشترک تمامی رومانیتیک‌ها در شعر نازک‌الملائکه نمودی آشکار یافته است با این تفاوت که غم غربت و نوستالژی ناشی از آن نزد نازک‌الملائکه با احساس سرکوبی و محاصره‌ی کوبنده و مرگ درآمیخته است. سخت‌ترین نوع اغراب و نوستالژی ناشی از آن هنگامی است که فرد احساس کند از هم جنسان خود غریب افتاده و در رفتار، تفکر و کارها از هم سن و سال‌های خویش متفاوت است. نازک‌الملائکه چنین دوره‌ای را پشت سر گذاشت؛ وی از همان کودکی دختری منزوی، خجالتی، گوشه‌گیر و کم‌حرف بود، این ویژگی‌ها در زندگی او تأثیر بسزایی داشت. (علیمحمدی، ۱۳۸۶: ۸۰) به طوری که او در جانی متفاوت با هم‌سالان خود قرارگرفت نه توانست خود را با شرایط رفتاری و اجتماعی آن‌ها سازگار کند و نه آن‌ها توانستند رفتار عجیب و غریب این شاعر را بفهمند. این امر خود یکی از اسباب بروز نوستالژی و حسرت در دیوان‌های شعری اوست.

حال شایسته است اشاره‌ای به اسباب ایجاد نوستالژی و حسرت گذشته در اشعار این شاعر عراقی بشود؛ «نازک‌الملائکه مانند دیگر شاعران رومانیتیک باور دارد که اندوه و درد دو ماده‌ی شعر هستند» (خلیل، ۲۰۰۳: ۲۰۴) وی چهار عامل را دلیل دید نوستالژیک خود در دیوان "عاشقۃ اللیل" و به طور کلی غم و اندوه درونی خویش می‌داند: «۱- آزرده‌گی از اندیشیدن درباره‌ی مرگ که هر انسانی روزی با آن روبه رو خواهد شد و من اصلاً توان آن را ندارم و آن را به طور کلی رد می‌کنم. ۲- آزرده‌گی از استعمار عراق توسط بریتانیا و تنفر از حکومت حاکم بر عراق بویژه حکومت نوری السعید و عبدالله. ۳- شرایط زن در جامعه‌ی عربی و عدم آزادی و فرهنگ برای وی و نیز دید مردم نسبت به او. ۴- بی‌اعتنائی به جنس و ازدواج و اعتقاد به این که عشق به خاطر آن چه از امور حسی به دنبال دارد روح انسان را می‌آلاید.» (صابر، ۱۹۸۸: ۲۵۷)

ب- انواع نوستالژی در شعر نازک‌الملائکه

ب-۱- نوستالژی جمعی

ب-۱-۱- اوضاع سیاسی و اجتماعی:

تحقیق نشان می‌دهد که نوستالژی حاصل از این اوضاع ریشه‌دارترین نوع نوستالژی شعر نازک‌الملائکه است و هنگامی به اوج خود می‌رسد که در مورد آثار منفی قیود حاکم بر زن از جمله عدم آزادی اختیار بحث می‌کند زیرا آزادی در کنار آزاده و نیروی فردی اگرچه از جانب فکری تفاسیر گوناگونی دارد اما، نزد نازک‌الملائکه تنها دارای تفسیر اجتماعی است و این سه در کنار هم ابزارهایی برای رهایی از غربت اجتماعی به شمار می‌روند. (المهنأ، ۱۴۰۶: ۱۵-۱۶)

او در قصیده‌ی "الکولیرا" حزن و اندوه خود را در مورد قربانیان بیماری وبا بیان می‌کند و اوضاع نابسامان را با حسرت و اندوه ترسیم می‌کند:

سَكَنَ اللَّيْلُ / أصغ إلى وقعِ صدى الأناثِ / في عمقِ الظلمة، تحت الصَّمْتِ، على الأمواتِ / صرَّخاتٌ تَعْلُو، تَضْطَرِبُ
 حزنٌ يندَفِقُ، يَلْتَهَبُ / ينعثرُ فيه صدى الآهاتِ / في كلِّ فؤادٍ غَلِيانٌ / في الكوخِ الساكنِ أحزانٌ / في كلِّ مكانٍ روحٌ تصرُّخُ
 في الظُّلماتِ / في كلِّ مكانٍ يبكي صَوْتٌ / هذا ما قدَّ مَرَقَةُ الموتِ / الموت، الموت، الموت^۱

(الملائكة، ۱۹۹۷: ۱۳۸-۱۳۹)

شاعر با کاربرد واژگانی که دلالت مستقیم بر اندوه و حسرت دارد لب به شکوه و شکایت از اوضاع جامعه می‌گشاید و از اوضاع کنونی می‌نالند. واژگانی چون اللیل الأناث، الظلمة، الصمت، الأموات، حزن، الآهات، أحزان، يبکی و الموت القاگر حسرت شاعر است. قابل توجه است که «تکرار کلمه‌ی "الموت" به میزان چیرگی مرگ بر رؤیا و احساسات شاعر دلالت دارد.» (عشری زاید، ۲۰۰۸: ۵۸)

شاعر در دو سروده تحت عنوان "الحرب العالمية الثانية" نیز از مصائب فرود آمده بر مردم ناله سر می‌دهد و از روزگاران صلح و آرامش یاد می‌کند:

أين أهلك يا قصورُ أ تحتِ الثَّلِّ - لِح أم مزقتهم القاذفات؟^۲
 أسفاً ضاقت الميادينُ بالقتلِ - لى و ما عاد يدفنُ الأمواتِ^۳
 فى سفوحِ الجبالِ تحتِ ذرى - جبارِ خلفِ القصورِ والأكوخِ^۴
 ليس غير الموتى عظاماً وأشلا - ء و غيرُ أكتابه و صراخ^۵

(الملائكة، ۱۹۹۷: ۴۴-۴۵)

بایسته‌ی امعان نظر است که نازک در این سروده گذشته‌ای را یاد می‌کند که اهل قصرها در آن‌ها می‌زیستند و جنگی در کار نبود. وی تحسر خود را با کاربرد صریح واژگانی چون أسفاً، القتلى، أموات، الموتى، أشلاء، إكتابه که دال بر اندوه و حسرت دارند، بیان می‌کند.

این شاعر عراقی در سروده‌ای دیگر شرایط بعد از جنگ جامعه‌ی عراق را این گونه به سطح الفاظ می‌رساند:

جفَّ زهرُ الرِّياضِ و الورقُ النضُّ - رُ و أوتُ إلى الجفافِ الحقولِ^۶
 أسفاً لم تدع لنا الحربُ شيئاً - و تلاشى الحلمُ الطروبُ الجميلِ^۷

(الملائكة، ۱۹۹۷: ۴۷)

همان‌طور که از ابیات پیداست نازک الملائکه با استفاده از ترکیبات "زهر الرياض"، "الورق النضر"، "الحلم"، و "الطروب الجميل" از یک سو زیبایی و اوضاع خوب قبل از جنگ جامعه‌ی عراق را نشان می‌دهد و از سوی دیگر با کاربرد واژگان و ترکیباتی مانند "جف"، "الجفاف"، "أسفاً" و "تلاشى" به بیان شرایط زمان جنگ و بعد از آن می‌پردازد. نازک الملائکه در ابیات زیر نیز با کمک ترکیبات تقابلی به مقایسه‌ی حال و گذشته پرداخته است:

۱. شب آرام شد / به صدای پژواک ناله‌ها / در ژرفای تاریکی، زیر سکوت، گوش فرا می‌دهم / بر مردگان فریادهایی بالا می‌رود و پریشان می‌شود / اندوهی می‌جوشد و شعله می‌گیرد / در آن، پژواک ناله‌ها می‌لرزد / در هر قلبی یک نگرانی هست / درون کلبه‌ی ساکن غم‌ها / در هر مکانی روحی در میان تاریکی‌ها فریاد برمی‌آورد / در هر مکانی صدایی می‌گیرد / این چیزی است که مرگ آن را دریده است / مرگ، مرگ، مرگ.

۲. ای کاخ‌ها ساکنانان کجا بید؟ آیا زیر برف رفته‌اند یا تانک‌ها آن‌ها را پاره پاره کرده‌اند؟

۳. آه، میدان‌ها با کشتار به تنگ آمده است و مرگان دفن نمی‌شوند.

۴. شکوفه‌ی بوستان و برگ‌های شاداب و سرسبز به خشکی گرایید و دشت‌ها به خشکی پناه بردند.

۵. افسوس که جنگ چیزی برایمان باقی نگذاشت و آن رؤیای شاداب و زیبا نیز از بین رفت.

و عبیرُ النارنجِ أحلّی و أندی من غبارِ المدینةِ المتراکم^۱
و صفاءِ الحقولِ أوقعُ فی النَّفِّ سس مِنْ القتلِ و الأذی و المآثم^۲

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۴۸)

شاعر در بیت اول دو ترکیب "عبیر النارنج" و "غبار المدینة" را در مقابل هم قرار داده است که اولی دال بر گذشته و شرایط بسامان قبل از جنگ است و ترکیب دوم بر اوضاع نامساعد حال شاعر دلالت دارد. شاعر در این دو بیت از شهر و کشتارهای آن گریزان است و با یادآوری عطر نارنج و صفای دشت‌های منطقه‌ی الکراده سعی در آن دارد که از اوضاع ناخوش حال، گریخته و به اوضاع خوش گذشته پناه ببرد. شاعر با الفاظ و ترکیباتی با بار مثبت از گذشته یاد می‌کند و سپس با ترکیباتی با بار منفی، نفرت خود را نسبت به اوضاع زمان خود به سطح واژگان می‌رساند.

گذشته‌ی زیبا	حال نابسامان
عبیر النارنج	غبار المدینة المتراکم
صفاء الحقول	القتل و الأذی و المآثم

از آن‌چه گفته آمد استنباط می‌شود که نازک‌الملائکه نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی دیدی حساس و انتقادی دارد و با الهام‌گیری از واژگان متقابل و متضاد، گذشته را به یاد آورده و به مقایسه‌ی آن با زمان خود پرداخته است.

ب-۱-۲- اندوه هبوط

از قدیمی‌ترین حسرت‌ها، حسرت هبوط و رانده شدن آدم(ع) از بهشت بوده است، این حسرت در شعر نازک‌الملائکه چندین جا به چشم می‌خورد که غالباً با عنصر مرگ درآمیخته شده است:

فیمَ جئنا هُنا و ماذا يُعزّی لنا عَنِ العالمِ اللّذی قد فَقدنا^۳
لیتَ حواءُ لمْ تذقْ ثمرَةَ الدّو حه لیت الشّیطانُ لمْ یَتنجنا^۴

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۹۹)

او مرگ را نتیجه گناه آدم و حوا می‌داند و بر این عقیده و باور است که اگر آدم و حوا از میوه‌ی ممنوعه نمی‌خوردند هرگز انسان از بهشت طرد نمی‌شد:

أی ذنبِ جناه آدمُ حتّی نتلقی العقابَ نحنُ جمیعاً^۵
.. ای ذنبِ جنته حواء؟ ماذا عرفت من تُعبانه المشؤوم؟^۶
لیتها لمْ تمسّ دوحته قطّ ولمْ تصبّ للجنى المسموم^۷

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۲۶۰-۲۶۱)

^۴ عطر نارنج، گواراتر و خنک‌تر از غبار متراکم شهر است.

^۵ و صفای دشت‌ها در روان تأثیرگذارتر است تا کشتار و آزار و گناه.

^۳ چرا اینجا آمدیم و چه چیزی درباره‌ی دنیایی که از دست دادیم ما آرامش می‌دهد؟

^۴ ای کاش حواء از میوه‌ی آن درخت بلند نمی‌خورد و ابلیس جنایت نمی‌کرد.

^۵ چه گناهی آدم مرتکب شد که همه‌ی ما این چنین عذاب می‌بینیم؟

^۶ چه گناهی حوا انجام داد و از افعی‌های شوم آن‌چه می‌دانست؟

^۷ ای کاش حواء هرگز آن درخت را لمس نمی‌کرد و مرتکب این جنایت سمی نمی‌شد.

وی مرگ را عذابی می‌داند که به خاطر هبوط انسان بر این کره‌ی خاکی، مستحق وی است اما شاعر این را نمی‌پذیرد و از دست دادن بهشت برین را برای عذاب انسان کافی می‌داند زیرا انسان با این عذاب بر روی زمین زندگی می‌کند و دردها را جرعه جرعه می‌نوشد:

و لیکن آدمُ جَنی حَسْبُهُ فق لدان فردوسه الجمیل عقاباً^۱
حَسْبُهُ یا حَیاءُ أَنْ هَبَطَ الأر ضَ لیحیا و یجرعُ الأوصاباً^۲

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۳۸)

او از این که انسان بر روی این کره‌ی خاکی تاریک، زیبایی بهشت را فراموش کرده است در تعجب است و اعجاب خود را با استفاده استفهام این چنین بیان می‌کند:

کیف ینسی جمال فردوسه المف تقود فی عالمِ دجی الفضاء^۳

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۳۹)

از نمونه‌های یاد شده چنین دریافت می‌شود که نازک الملائکه نسبت به هبوط انسان بدبین است زیرا از این هبوط چیزی جزء رنج و درد و بدبختی عائد انسان نمی‌شود. همین بدبینی باعث شده است که وی با حسرت از دوران قبل از هبوط یاد کند و آن را "الأمس الجمیل"، "فردوس المفقود" بنامد در مقابل صفاتی چون "دجی الفضاء" را برای این جهان برمی‌گزیند.

ب-۲- نوستالژی فردی

ب - ۲ - ۱- یاد عشق:

توجه به عنصر عشق در جای جای دیوان نازک الملائکه به چشم می‌خورد، به گونه‌ای که در دفترهای شعری ابتدایی خود ۱۱۲ بار واژه‌ی (حب) و مشتقاتش را به کار بسته است. وی از واژه‌های مرتبط با عشق نیز بهره‌ی فراوانی برده است که از این میان می‌توان به تکرار واژه‌ی قلب در دفترهای شعری مأساء الحیاء، أغنیة للإنسان (۱ و ۲) و عاشقة اللیل اشاره داشت. این کلمه در هر کدام به ترتیب ۶۵، ۲۳ و ۱۳۴ بار و در سه دفتر بعدی ۱۰۳ بار استفاده شده است.

شایان ذکر است که نازک الملائکه در اشعار فراوانی از عاشق و معشوق و خصوصیاتشان سخن می‌گوید و به طور کلی دو رویکرد نسبت به عشق دارد؛ او گاهی به عشق پناه می‌برد تا از درد خود بکاهد و گاهی نیز از عشق گریزان است و بر این باور است که سعادت‌مند کسی است که عشق را دفن کرده و اسیر آن نباشد:

فالسعیذ السعیذ من دفن الحب و عاش الحیاء غیر سَجین^۴

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۳۸)

با وجودی که نصیب عاشق از عشق، تنی رنجور است با این حال عاشق، لحظه‌ای از یاد معشوق، غافل نیست و به او پناه می‌برد تا مرحمی باشد بر دردهایش:

أنت أنت الذی احتفظت بذكری فلم ینسها فؤادی الوفی^۵

^۶ اما آدم که جنایت کرد به عنوان عذاب از دست دادن بهشت زیبا او را بسنده می‌کرد.

^۱ ای زندگانی برای انسان کافی است که بر زمین فرود آمد تا زنده بماند و درد را بنوشد.

^۲ چگونه زیبایی بهشت گمشده‌ی خویش را در دنیای تاریک به دست فراموشی می‌سپارد.

^۳ خوشبخت و سعادت‌مند کسی است که عشق را به خاک سپرد و آزادانه زیست.

کیف غابت عن ذکر باتک أحلا می و شوقی و حبی الروحی^۲

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۵۵۶)

شاعر زبان به شکایت از معشوق می‌گشاید، چرا که نسبت به وی بی‌وفا بوده و خاطرات او را به دست فراموشی سپرده است؟

نازک‌الملائکه در سروده‌ای دیگر با استفاده از تشخیص و تشبیه از زمان دیدار معشوق سخن می‌گوید، کسی که با آمدنش ترس و دیوانگی‌ها را از بین می‌برد:

أنتَ حَرَرْتَ ذلِكَ الوَلهَ الحَصْوَ ب و أَخِجَلْتَ فِيهَ ذلَّ السَّكُونِ^۳
جِئْتَ كَالضَّوْءِ فِينَحْنِي لَكَ قِيدِي وَ تَلَّاشَنِي تَوْحِشِي وَ جَنُونِي^۴

(الملائکه، ۱۹۷۷: ۵۵۰)

از دست رفتن عشق یکی از عواملی است که باعث ایجاد نوستالژی و اندوه در شعر الملائکه شده است زیرا عشق وی عشقی عذری، پاک و الهی است و شاعر را تا والاترین درجات مقام می‌دهد این مفهوم را در سروده‌ی "أشواق و أحزان" می‌توان یافت:

كَيْفَ ضَاعَ الحَبِّ الهِيُّ يَا طَا نَرَى الحُرَّ فأنْفَجِرَتْ طُنُونَا^۵

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۵۵۴)

شاعر با پل زدن به گذشته، غیر مستقیم از حال خود سخن می‌گوید و سپس مستقیماً ابراز می‌کند که در زمان غیبت معشوق، هم چون سری است رنگ پریده با لحنی خاموش. شاعر برای بیان اندوه و سپس شادمانی خویش به سراغ رنگ-هایی چون زرد (باهت التلوین)، سفید (الضوء)، قرمز (اللهیب) می‌رود و در پایان با به کارگیری عنصر استعاره و تشخیص در ترکیباتی چون (سَخَاءَ النَّدَى، بَذْلُ اللَّهِيْبِ) به بیان دید نوستالژیک خود می‌پردازد اعتراف می‌کند که در بند معشوق چون رازی رنگ پریده است و سراید:

أنا لولاك كُنْتُ مازَلْتُ سَرًّا خافِتُ اللِّحْنِ باهتُ التلويِنِ^۶
وأفاقَ الشَّعْوَورُ يَنْفُضُ عارَ صمِتَ عَن سَرِّ قَلْبِي المَكْنُونِ^۷

أنتَ عَلِمْتَ قَلْبِي المُطْبِقَ الكَفِّ سَخَاءَ النَّدَى وَ بَذْلُ اللَّهِيْبِ^۸

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۵۵۰)

نازک الملائکه به عشق پناه می‌برد تا شاید از دردهایش بکاهد اما نه تنها از این رنج‌ها نمی‌کاهد بلکه بر آن‌ها نیز می‌افزاید، از این روست که در سروده‌ی "أشواق و أحزان" می‌گوید:

^۱ تو، تو کسی هستی که یاد و خاطره‌ی مرا حفظ کردی و قلب وفادار من آن را فراموش نکرد.

^۲ چگونه رؤیاها و شوق و عشق روحانی من از خاطرات تو پاک شد.

^۳ تو آن عشق بارور را رهاندی و خواری آرامش را در آن شرمگین ساختی.

^۴ بسان نور آمدی و قید و بند من برای تو گسیخت و ترس و دیوانگی‌هایم از بین رفت.

^۵ ای پرنده‌ی آزاد من عشق الهی من چگونه تباه شد و ظن‌ها و گمان‌ها پراکنده شد.

^۶ اگر نبودى من همواره رازی با صدای لرزان و رنگی پریده بودم.

^۷ آگاهی بیدار شد و ننگ سکوت را از راز سرپوشیده قلبم از بین برد.

^۸ تو به قلب بخیل من بخشودگی شبنم و زبانه‌ی آتش را آموختی.

کیف مرّتْ آیامنا؟ کیف مرّتْ بین فکّ الأشواقِ و الأحزان؟^۱
ملء قلبی و قلبک الحبُّ و الشو ق و لکن نلوذُ بالکتمان^۲

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۵۵۵-۵۵۴)

شاعر بار دیگر با کاربرد استفهام به تکرار از چگونه سپری شدن روزگاران خوشی که با هم داشته اند می پرسد. سپس با استفاده از تضاد (اشواق و احزان) بیان می کند که چگونه آن روزگاران خوش سپری شد و آنگاه با حسرت از ایامی یاد می کند که قلب هر دو مالا مال از عشق و شوق بود ولی هر دو کتمان می کردند. نکته ی قابل توجه در این ابیات این است که شاعر حرف "نون" را برای شعر خود برگزیده است زیرا این حرف « نزد عرب بیانی از درد درونی است» (عباس، ۱۹۹۸: ۲۸۹) کاربرد این حرف گاهی نشانگر روان پردرد شاعر است و علت این امر این است که «حرف نون برگرفته از "آنین" است و آنین به معنای بیان هیجانی و مستقیم از درد درونی نفس چه همراه با درد جسمی باشد چه نباشد» (همان، ۲۸۸)

کم، فی سکون اللیل، تحت الظلام / رجعت للماضی و آیامه / أبحثُ عن حبّی بین الرکام / فلم تصدنی غیرُ آلامه / لم یبقَ شیئٌ غیرُ حزنی المریر / بقیة من حبّی الذاهب / و ذکریات من صباى الغدیر / سافرة من وجهی الشاحب^۳
(الملائکه، ۱۹۹۷: ۴۶۲)

شاعر از یک سو با کاربرد کلماتی چون (صبای الغریر) خاطرات خوش دوران کودکی را به یاد می آورد و از دیگر سو با کاربرد واژه هایی چون سکون اللیل، ظلام، الرکام، آلام، حزنی المریر، وجهی الشاحب به بیان حسرت و اندوه خود نسبت به گذشته می پردازد زیرا «واژه مظهری از مظاهر انفعال روانی است.» (عباس، ۱۹۹۸: ۱۷) او برای نشان دادن حالت روانی خود از تکرار حروف و صداها کمک گرفته است به طوری که حرف «میم» ۱۱ مرتبه و حرف «راء» ۹ مرتبه و صدای «ای» ۱۰ مرتبه و «آ» ۱۰ مرتبه تکرار شده است. در این جا ذکر این نکته ضروری می نماید که «تکرار حرف علاوه بر ادا کردن وظیفه ی موسیقایی خود بر آن حالت روانی که شاعر در آن به سر می برد نیز تأکید می کند.» (خضیر، ۲۰۰۰: ۱۳۶)

شاعر بیان می کند که نه از صورت شاداب معشوق خبری است و نه از رؤیایها و عشق گذشته:

أین تلك الأحلام؟ کیف ذوی الحب؟ و أین الوجهُ الحیبُ النضیر؟^۴

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۳۴)

زندگی بدون معشوق می گذرد و عاشق با قلبی خونین و رنگی پریده هرگاه به گذشته ی خویش می نگرد به یاد آن عشق رونده گریه سر می دهد:

ثمرُ الحیاة و العاشقُ المهْمُ جوارُ قلبٍ دام و وجهٌ شاحبٌ^۵
أبدأ یرجعُ الخیالُ إلى الما ضی و یبکی علی الغرام الذاهب^۶

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۳۴)

۱. روزگارمان چگونه سپری شد؟ چگونه بین جدایی شوقها و اندوهها روزها گذشت.

۲. قلب من و تو مالا مال از عشق و شوق است اما ما پنهان می کنیم.

۳. چقدر در سکوت شب، زیر تاریکی / به گذشته و روزگاران بازگشتم / عشقم را بین ابرها جست و جو می کنم / جز درد چیزی نصیب من نشد / غیر از اندوه تلخ من چیزی باقی نماند / باقیمانده ی عشق رونده ام / و خاطرات کودکی وفادارم / پرده از چهره ی زرد رنگ من برمی دارد.

۴. آن رؤیایها کجایند؟ چگونه آن عشق پژمرد؟ و آن چهره ی دوست داشتنی زیبا کجاست؟

۵. زندگی می گذرد و عاشق دور شده قلبی خونین و چهره ای زرد رنگ دارد.

۶. خیال پیوسته به گذشته بازمی گردد و بر آن ماجرای عشق از دست رفته می گیرد.

بار دیگر شاعر با الهام از اسلوب استفهام تقریری از خود می‌پرسد که این عشق چه برای من باقی نهاده است؟ سپس با اسلوب پرسشی جواب خود را می‌دهد و می‌گوید که عشق جز جسمی ضعیف و قلب و روحی خسته و رنجور چیزی نصیب وی نکرده است:

ما الذی أبقى لي الحب؟^۱ أ جسمی، و هو نضو؟^۱
و فؤادی، و هو أوصال؟^۲ و روحی و هو شیلو؟^۲

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۶۱۸)

او با لفظ زهر و بلبلی المنشود از معشوق خود یاد می‌کند هر چند می‌داند که از او دیگر خبری نیست و رؤیای عشق او از بین رفته است:

أین زهری و أین بلبلی المن شوذو؟ ماذا أضاع أحلام حبی؟^۳

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۳۵)

قلب شاعر نیز به جست و جوی عشق خود می‌پردازد و از خوشی‌های خود به هنگام عاشق بودن می‌پرسد:

مضى القلب صارخاً أین حبی؟ أین لهوی؟ و فیم أبقى أسیرا؟^۴

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۲۳)

شواهد نشان از آن دارد که اسلوب نازک‌الملائکه برای بیان نوستالژی حاصل از یاد یار غالباً استفهام تقریری را به کار می‌برد و عشق او عشقی پاک و عذری است.

«وی با این که تجلی عشق حقیقی در اشعارش کم رنگ می‌نماید، اما سعی دارد عشق مادی را متصف به صفات الهی گرداند. این امر از ابیات زیر به خوبی دریافت می‌شود:

حُبِّي اللّٰهِي النّٰقِي طَلْمَتْهُ / و وفاءٌ رُوْحِي الشّاعِرِي العابِد / قلبِي الرّقيقُ أسأتُ فهِمَ حنِينِهِ / و نشيدُ أحلامِي و رُوْحُ
قصائدي^۵ (الملائکه، ۱۹۹۷: ۵۲۲)

ب-۲-۲- یاد دوران کودکی

یاد دوران کودکی در دیوان نازک‌الملائکه از نمونه‌های نوستالژی فردی وی به شمار می‌آید که در چندین سروده به آن پرداخته است. به عنوان نمونه وی در سروده‌ی "ذکریات الطفوله" می‌گوید:

لَمْ يَزَلْ مَجْلِسِي عَلَى تَلَى الرَّمِّ لِي يُصْنَعِي إِلَى أَنَاشِيدِ أَمْسِي^۶
لَمْ أزلُ طفلةً سيوِي أَنَّنِي قَدْ زدتُ جهلاً بكنهه عمري و نفسِي^۷
ليتني لَمْ أزلُ كما كُنْتُ قلباً ليس فيه إلّا السّناءُ و النّقاء^۸

^۱ این عشق برای من چه چیزی باقی گذاشته است؟ آیا تم را باقی گذاشته در حالی که لاغر شده است؟

^۲ و قلبم را در حالی که تنها عضوی است باقی گذاشته است و روحم را در حالی که پوسیده و پاره شده است بر نهاده‌ای.

^۳ شکوفه‌ی من و آن بلبل آوازخوان من کجایند؟ از چه روی رؤیاهای عشق من از بین رفت؟

^۴ قلب گذشت و فریادزنان پرسید عشق من و مایه‌ی سرگرمی من کجاست؟ و چرا اسیر مانده است؟

^۵ عشق روحانی پاک من در حالی که به آن ستم کردم / و به وفای روح شاعرانه‌ی پرستش‌گرم / و قلب پاکم بدی کردم و شوق او سرود رؤیاهایم و روح سروده‌هایم را دریافت.

^۶ پیوسته سرای من روی تپه‌های شنی به سرود دیروزم گوش می‌سپارد.

^۷ پیوسته کودکی بدم که نسبت به عمر و روانم نادانی به خرج دادم.

فِي ظِلَالِ النَّخِيلِ أُبْنِي قِلاَعًا وَ قُصُورًا مُشِيدَةً فِي الرَّمَالِ^۲
أَسْفًا يَا حَيَاةُ أَيْنَ رِمَالِي وَ قِصُورِي؟ كَيْفَ ضَاعَتْ ظِلَالِي؟^۳

(الملائكة، ۱۹۹۷: ۳۶۵)

همان‌طور که از ابیات پیداست شاعر با به کار بردن اُمس، طفله و افعالی چون لم یزل، لم أزل، زدت، ضاعت به بیان خاطرات خود بر تپه‌های شنی پرداخته و با به کارگیری واژگانی چون السناء، النقاء، قلاعاً و قصوراً مشیده به نیکی از آن روزگاران یاد می‌کند. در پایان نیز با منادی قرار دادن زندگی از درد و اندوه درون خود پرده برمی‌دارد و به پرسش می‌نشیند که آن خوشی‌ها چه شد؟ کجا رفت؟ البته او خود پاسخ این پرسش‌ها را می‌داند اما چون برایش خوشایند نیست با کاربرد واژه‌ی "أسفاً" مستقیماً اندوه خود را نسبت به گذشته‌ی بدون بازگشت بیان می‌کند. به عبارتی واژگان به خوبی برای القای حسرت گذشته به کمک شاعر آمده است.

شاعر بر گذشت دیروز و ایام کودکی حسرت می‌خورد و با احساس لطیف و نازک خویش به خوشی‌ها و شادی‌های گذشته پناه می‌برد:

ذَهَبَ الْأَمْسُ وَ الطَّفُولَةُ وَ اعْتَضَ سَتُّ بِحَسَى الرَّهيفِ عَنِ لَهْوِ أَمْسِي^۴
كُلُّ مَا فِي الوجودِ يُؤْلَمُنِي إِلَّا نَ وَ هَذِي الْحَيَاةُ تَجْرَحُ النَّفْسِي^۵

(الملائكة، ۱۹۹۷: ۳۴)

ابیات بالا نشان می‌دهد که نازک الملائکه وقتی از گذشته سخن می‌گوید از افعال ماضی ذهب و اعتضت استفاده می‌کند و در بیت دوم که از دردناکی زمان حال می‌نالد از افعال مضارع "يؤلمنى" و "تجرح" استفاده می‌کند. وی با این کاربرد از یک سو بیان کند که زمان کودکی سپری شده است و دیگر بر نمی‌گردد او در جای دیگر نظرش این است که تنها شوقی از رؤیای کودکیش برجای مانده است:

وَ تَلَأَشِي حُلْمُ الطَّفُولَةِ فِي المَاضِي وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهُ إِلَّا الحَينُ^۶

(الملائكة، ۱۹۹۷: ۳۶۸)

شاعر دوران کودکی خویش با لفظ اُمس یاد می‌کند و صبحگاهی را به یاد می‌آورد که به لانه‌ی گنجشکان می‌نگریست:

ذَهَبَ الْأَمْسُ لَمْ أُعِدْ طِفْلَةً تَر قُبَّ عَشِّ العَصْفُورِ كُلِّ صَبَاحٍ^۷

(الملائكة، ۱۹۹۷: ۳۲)

او بیان می‌کند که دیگر از آن گذشته و کودکی خبری نیست تا مانند دیروز به لانه‌ی گنجشکان بنگرد. در ادامه‌ی همین سروده بیان خاطرات آن دوران را ادامه می‌دهد و می‌گوید:

لَمْ أُعِدْ فِي الشِّتَاءِ أَرْتُو إِلَى الْأَمِّ طَارَ مِنْ مَهْدِي الْجَمِيلِ الصَّغِيرِ^۱

۴. ای کاش پیوسته قلبی باشم که جزء نور و پاکی چیزی در آن نیست.

۱. در سایه سار نخلستان‌ها دژها و در شنزارها کاخهایی برافراشتم.

آه ای زندگانی شنزارها و کاخ‌های من کجایند؟ و چگونه سایه سار من از میان رفت؟

۴. دیروز و ایام کودکی گذشتند و خوشی دیروزم را با حس لطیفم عوض کردم.

۵. هر آن‌چه در هستی است اکنون مرا به درد می‌آورد و این زندگانی روح و روانم را می‌رنجانند.

۶. رؤیای کودکی در گذشته از بین رفت و چیزی جز شوق به آن باقی نماند.

۷. دیروز سپری شد و دیگر کودکی هر صبحگاه مراقب لانه‌ی گنجشکان نیست.

لم أَعْدُ أَحَشِقُ الْحَمَامَةَ إِنْ غَنَّتْ وَ أَلْهُوُ عَلَى ضَفَافِ الْغَدِيرِ^۲

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۳۲)

ابیات از این نکته پرده برمی‌دارد که الملائکه در بزرگسالی نیز عاشق سادگی‌های دوران کودکی است، دورانی که کنار برکه سرگرم بازی بود. او برای یادآوری خاطرات کودکی از اسلوب "لم أعد + فعل مضارع" و تکرار آن کمک می‌گیرد زیرا «تکرار گنجایش آنچه در ذهن شاعران می‌گذرد و نیز نشان دادن حالت‌های روانی او را دارد» (نعمی، ۲۰۱۲: ۹۱) استفاده از استفهام از دیگر اسالیب نازک‌الملائکه برای بیان حسرت گذشته است؛ او به دنبال بازی‌ها و شادی‌های کودکان در کنار دریاچه‌ها و روی برف‌ها است، شادی‌هایی که دیگر نشانی از آن نیست:

أَيْنَ لَهْوُ الْأَطْفَالِ عِنْدَ الْبُحَيْرَاتِ وَ فَوْقَ الثَّلُوجِ فِي الْأَعْيَادِ^۳

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۴۷)

نازک‌الملائکه با کاربرد اسلوب حس‌آمیزی خاطرات کودکی را خاطراتی گوارا و سپید می‌خواند و بیان می‌کند که این دوران با تمام سادگی خود در گذر زمان از بین رفته است:

ذِكْرِيَاتُ الطِّفْلِ الْعَذْبَاءِ الْبِيَّةِ ضَاءٌ رَاحَتْ تَنْهَارُ فِي إِسْتِسْلَامِ^۴
وَ ظَلَالُ الْبِسَاطَةِ الْفَجْءِ الْخُلْدِ وَهُ ذَابَتْ فِي مُنْحَنِ الْأَيَّامِ^۵

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۲۵۱)

نباید از ذکر این نکته غافل ماند که شاعر در این ابیات به سراغ جملات اسمیه رفته است این نوع جملات که «جزء ساختارهای نحوی منفعل و ایستا هستند پژواک روح مأیوس و واخورده‌ی شاعر را به گوش می‌رساند زیرا مبتدای جمله، پذیرنده‌ی هدف و متحمل فعل است به همین سبب جمله صدای منفعل و پذیرا دارد.» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۸) شاعر بر از دست دادن دوران کودکی حسرت می‌خورد و برای القای نوستالژی حاصل از آن سخن خود را با واژه‌ی اُسفا شروع می‌کند:

أُسْفَاءُ ضَاعَتِ الطِّفْلِ فِي الْمَا ضِي وَ غَابَتْ أَفْرَاحُهَا عَنِ جَفُونِي^۶

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۴۶۹)

نکته‌ی قابل توجه دیگر این است که شاعر برای حسرت خوردن بر آنچه گذشته است دو فعل گذشته‌ی ساده‌ی لازم ضاعت، غابت را به کار می‌برد تا با استفاده از این افعال که در زمره‌ی ساختار نحوی ایستا به شمار می‌آیند، (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۸) بیان کند که نه تنها کودکی و شادی‌های آن از بین رفته است بلکه روح و روان شاعر هنوز به خاطر از دست دادن آن دوران غم‌زده است.

زَمَانُ الصَّفَا مَضَى وَ تَلَاشَى مَعَ الذِّكْرِيَاتِ وَ هَا نَحْنُ مُخْتَصِمَانُ^۷

^۱ دیگر به وقت تابستان از کهوره‌ی زیبای کوچک خود به باران خیره نمی‌نگرم.

^۲ دیگر عاشق کبوتر نیستم آن‌گاه که آواز سردهد و بر کناره‌های آبگیر بازی نمی‌کنم.

^۳ بازی کودکان کنار دریاچه‌ها و بر روی برف‌ها به وقت عید کجاست؟

^۴ خاطرات گوارا و سپید کودکی با سازش‌پذیری کامل از بین می‌رود و دور می‌شود.

^۵ سایه شیرین دوران سادگی و خام [کودکی] در پیچ و خم روزگار از بین رفت.

^۶ افسوس که کودکی در گذشته از دست رفت و شادی‌های آن نیز از پلک‌هایم ناپدید شد.

^۷ زمان خوشی گذشت و همراه خاطرات متلاشی شد و اکنون ما با هم دشمن هستیم.

وَجَاءَ زَمَانُ الصِّرَاعِ فَلَا لُطْفَ لَابْسَمَاتٍ^۱ وَلَا دَفْقَةً مِنْ حَنَانٍ^۱

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۴۴۹)

شاعر در این ابیات دو زمان را در مقابل همدیگر قرار داده است یکی زمان صفا و خوشی که همان زمان کودکی می-تواند باشد و دیگری زمان درگیری است که اوضاع زمان شاعر را شامل می‌شود.

زمان الصفا ← زمان الصراع

ب-۲-۳- یاد عزیزان

نازک الملائکه در میان اشعار خود از نبود دو تن از محبوب‌ترین عزیزانش می‌نالند؛ یکی عمه و دیگری مادرش. وی در دو سروده‌ی "إلی عمّتی الراحلة" به بیان خاطرات نیکی می‌پردازد که با عمه‌اش داشته است و هم‌چون رمانتیک‌ها برای رهایی از مصیبت به طبیعت پناه می‌برد:

أَنَا لَمْ أَزَلْ فِي الْفَجْرِ رَانِيَةً لِلْأَفْقِ فِي صَمْتٍ وَأَعْيَاءِ^۲
الجرحُ نديانٌ تعيشُ بهِ أصداءُ ماضٍ مَيِّتٍ ناءِ^۳
أَيَّامُهُ عَادَتْ صَدَى حِلْمٍ لَمْ يَبْقَ مِنْهُ غَيْرُ أَشِلَّاءِ^۴
غَيْرُ إِبْتِسَامَاتٍ مُمَزَّقَةٍ أودتْ بِهِنَّ مَرَارَةُ الدَّاءِ^۵

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۳۳)

واژگان نوستالژیک صمت، اعیاء، الجرح، ماض، مَرَارَةُ الدَّاءِ همگی القاگر حسرت و اندوه شاعر به خاطر از دست دادن عزیزانش می‌باشد.

نازک الملائکه هنگام یادآوری مهربانی عمه‌ی خود به سراغ تشخیص می‌رود و ویژگی انسانی مهربانی را به دست داده است:

أَوَاهُ كَيْفَ سَقَطَتْ مَيْتَةٌ وَ أَنَا أَعِيشُ وَ تَلُكُ أَوْهَامِي^۶

...

كَفُّ الْحَنَانِ نَسِيتُ مَلْمَسَهَا وَ فَقَدْتُ مَعْبَرَهَا عَلَى شَعْرِي^۷
لَمْ يَبْقَ مِنْهَا غَيْرُ أُغْنِيَةٍ جَفَّتْ مَرَارَتُهَا عَلَى صَدْرِي^۸

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۳۵)

^۱. و زمان درگیری آمد و نه لطف و شادی خبری هست و نه از مهربانی.

^۲. من پیوسته هنگام سپیده دم با سکوت و ناتوانی به آن افق می‌نگرم.

^۳. این زخم رطوبتی است که پژواک‌های گذشته مرده و دور با آن زنده است.

^۴. روزگارش به پژواک رؤیایی تبدیل شد که تنها پیکرهایی از آن باقی ماند.

^۵. تنها لبخندهای پاره‌ای باقی ماند که تلخی درد، آن‌ها را تحمیل می‌کرد.

^۶. آه چگونه بسان مرده‌ای بر زمین فتاده‌ای درحالی‌که من زنده‌ام و آن وهم و خیال‌های من است.

^۷. دست مهربانی که تماس با آن از خاطر من رفته است و آن دستی که موهایم را نوازش می‌کرد را از دست دادم.

^۸. از او تنها آوازهایی برجای مانده است، آوازهایی که تلخی آن‌ها برسینه‌ی من خشکیده است.

نازک‌الملائکه پیوسته آن خاطرات را به یاد می‌آورد و حس نوستالژیک خود را با استفاده از واژگان نوستالژیک بیان می‌کند. واژگانی مانند "الذکری"، "الحنین"، "تأویهه"، "الماضی"، "الحرین" و "أحلام" همگی مربوط به حوزه معنایی نوستالژی و اغتراب می‌باشند:

مازلت الذکری تضحٌ وراءَ إحساسی الدفین^۱ إن نمتِ المحهها تسیرُ معی یجسدُها الحنین^۱
 تأویهه ألقى بها الماضی إلى شطیّ الحزین^۲ معصوبه بعروقِ أحلامی الحیساتِ الرنین^۲
 إن نمتِ المحهها فتصرخُ لهفتی هل ترجعین؟^۳ هل ترجعین إذا حلمتُ بما مضی هل ترجعین؟^۳

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۳۸۵-۳۸۶)

ناگفته پیداست که شاعر از صمیم دل و تعابیر کاملاً صادقانه به شرح حسرت‌مندان‌هی روزگار خوشی می‌پردازد که با عمه‌ی خویش سپری کرده است. بررسی این ابیات نوستالژیک نشان می‌دهد که یادکردن از عزیزان حالتی رثاگونه دارد. از دیگر افرادی که نازک‌الملائکه بسیار از او یاد می‌کند مادر وی می‌باشد کسی که نازک به او تعلق شدید داشت. او در سروده‌ی "ثلاث مرث لأمی" با اسلوبی جدید به بیان حسرت از دست دادن مادرش پرداخته است:

إنها زهرتنا الوسنى الحزینة^۴ أمسنا فی لونها مزالَ لَدنا^۴
 فمَنحنها ما قینا السخینة^۵ وَ حَمَلناها مع الذکری وَ عُدنا^۵

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۳۲۰)

شاعر با استفاده از تشبیه بلیغ "إنها زهرتنا" از مادر خود یاد می‌کند. دیروز شاعر با وجود مادر دورانی آسوده و شاد بوده است. تصویر شعری شاعر در این تشبیه با تجربه‌ی روانی شاعر ارتباطی محکم دارد. ناقدان زیادی بر این امر تکیه دارند و معتقدند که بین آفرینش تصویر شعری و برافروختن حال عاطفی در شاعر رابطه‌ای اساسی برقرار است. (حسن الغزالی، ۲۰۱۱: ۲۷۷)

ب - ۳-۳- یاد جوانی و گذر عمر

نازک‌الملائکه از جوانی خود با لفظ "الربیع" یاد می‌کند و این واژه را، که دارای بار مثبت و فعال است، برای دلالت بر شور نشاط جوانی به کار می‌گیرد. وی در مقابل برای دوران پیری دو "صفت المره" و "السوداء" را با بار منفی و منفعل استفاده می‌کند و می‌داند که با آمدن آن رؤیای جوانی از بین می‌رود:

سوفَ یطوی شبابنا الزمن المس^۶ رع و الجلم ینطفی و یضیع^۶
 و تمیت الشیخوخة المره السو^۷ داء أحلامنا و یمضی الربیع^۷

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۲۰۹)

^۱ پیوسته یاد و خاطره به دنبال احساس مدفون شده‌ی من فریاد می‌کشد با من به حرکت در می‌آیی تا دلنگی آن را مجسم نمایی.

^۲ آه و ناله‌ای که بوسیله‌ی آن گذشته را به سوی ساحل اندوهناک خویش بر می‌خوانم. این یاد و خاطره‌ها به رگ‌های رؤیاهایم که با غم و اندوه خیس شده‌اند چسبیده شده است.

^۳ اگر بخوابی به آن‌ها چشم می‌دوزم و غم و اندوهم فریاد بر می‌آورد آیا باز می‌گردی؟ اگر رویای گذشته داشتم آیا باز می‌کردی؟

^۴ او شکوفه‌ی خواب‌آلود و اندوهناک ماست دیروزمان در رنگ و سایه‌ی وی پیوسته آسوده و نرم است.

^۵ چشمان گرممان خود را به او بخشیدیم و او را با یاد و خاطره حمل کردیم و بازگشتیم.

^۶ زمان سریع جوانی ما را در هم خواهد پیچید و رؤیا خاموش می‌شود و از بین می‌رود.

^۷ و پیری تلخ و سیاه رؤیاهایمان را می‌میراند و بهار عمر می‌گذرد.

شاعر بیان می‌کند که عمر بیهوده سپری شده است و دستاورد وی از آن چیزی جز خارهای رنج و اندوه نیست:

مُرَّ عُمَرَى سُدَى وَ مَازَلْتُ أَمْشِي فَوْقَ هَذِي السَّوَاطِي الْمَحْزُونَةِ^۱
لَمْ أَجِدْ فِي الرَّمَالِ إِلَّا بَقَايَا الشَّ سَوْكٍ يَا لَأَمْنِيهِ الْمَغْبُونَةِ^۲

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۴۰۰)

ابیات نشان می‌دهد که وی روزگاری شکوفه را استوار می‌ساخت و شبانگهان ستارگان را مراقبت می‌کرد ولی در ایام پیری فقط شاعری است سرگردان با جسمی نحیف و پژمرده که هر روز شاهد جوانیش است که در تب تنهایی از بین می‌رود:

كُلُّ يَوْمٍ أَرَى شَبَابَ حَيَاتِي وَ فِي حُمَى الْوَحْدَةِ الْمَرِيرَةِ يَذْوِي^۳

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۲۱۳)

نازک الملائکه می‌داند که پشت با سرگذاشتن جوانی، پیری و بیماری به او روی آورده و بر او سایه خواهد افکند:

فَإِذَا أَدْبَرَ الشَّبَابُ وَ أَوِيَ سَتَ الظِّلِّ المَشِيبِ وَ الأَسْقَامِ^۴
ظَلَّ قَلْبِي الحَسَّاسُ ذَاكَ الفَتَى الفَيْدِ سَنَانَ بَيْنَ الخِيَالِ وَ الأَحْلَامِ^۵

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۲۱۶)

نوستالژی گذر عمر در اشعار نازک الملائکه گاه به سطح واژگان رسیده و شاعر کلماتی را به کار می‌بندد که هرکدام دال

بر حسرت و افسوس است:

أَه ضَاعَتْ أَيَّامٌ عُمَرَى وَ مَازَا لَ شِرَاعِي يَطْوِي فِرَاغًا حَزِينًا^۶

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۸۵)

در این بیت واژگانی مانند "آه"، "ضاعت"، "فراغ" و "حزین" هر کدام القاگر غم شاعر نسبت به روزهای عمر گذشته است. او برای بیان نوستالژی عمر از افعال ماضی کمک می‌گیرد تا بتواند سپری شدن و گذشتن سال‌های عمر را، که در گذشته دور دفن شده است، بهتر القا کند:

سِنَوَاتُ العُمَرِ مَرَّتْ بِي سِرَاعًا وَ تَوَارَتْ فِي الدُّجَى المَاضِي البَعِيدِ^۷

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۴۸۰)

او دوران پیری را دوران تاریک زندگی می‌داند که خبری از پرتو جوانی در این دوران نیست و شادابی گذشته پیوسته در

حال زوال و پژمردگی است:

وَ ظِلَامُ العَيْشِ لَمْ يُبِقِ شُعَاعًا وَ الشَّبَابُ الغَضُّ يَذْوِي وَ يَبِيدُ^۸

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۴۸۱)

^۱. عمر من بیهوده گذشت و من پیوسته روی این ساحل‌های غم‌زده قدم می‌زنم.

^۲. میان شن‌ها تنها باقیمانده‌های خار را می‌یابم پس به یاری آرزوهای مظلوم و زیان‌دیده بشتابید.

^۳. هر روز جوانی زندگی را می‌بینم که در تب تلخ تنهایی پژمرده می‌شود.

^۴. آن هنگام که جوانی پشت کرد من به سایه ی پیری و بیماری پناه بردم.

^۵. قلب حساس من آن جوانی زیبا را بین خیال و رؤیای من قرار داد.

^۶. افسوس که روزهای عمرم گذشت و بادبان کشتی من پیوسته فاصله‌ای اندوهناک را درمی‌نوردد.

^۷. سال‌های عمر به سرعت سپری شد و در تاریکی گذشته‌ای دور به خاک سپرده شد.

^۸. تاریکی زندگی، پرتویی باقی نگذاشته است و جوانی شاداب و با طراوت، پژمرده می‌شود و از بین می‌رود.

اسلوب شاعر در این بیت کاربرد استعاره است او از دوران پیری با عنوان "ظلام العیش" و از دوران جوانی با عنوان "شعاع" یاد می‌کند و با استفاده از این استعارات، تجارب گذشته که به خودآگاه وی انتقال یافته است را منعکس می‌کند. نازک‌الملائکه در جایی دیگر سراسر عمر خویش را ملامال از غم و اندوه می‌داند و صفت "الحزین" را برای عمر تباہ شده بر می‌گزیند:

ضَاعَ عُمَرَى الْحَزِينُ فِي مَعْبَدِ الْحَزْ نِ وَأَذْوَتَهُ لَهْفَتِي وَشَكَاتِي^۱

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۵۵۷)

ثُمَّ غَابَ الشَّبَابُ فِي ظُلْمَةِ الْعُمُرِ وَ مَاتَ الْأَحْبَابُ وَالْأَنْصَارُ^۲

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۲۲۶)

شاعر کوتاه بودن دوره‌ی جوانی را هم‌چون عمر شکوفه‌ی بهاری می‌داند و با استفاده از تشبیه حسرت خود را نسبت به این امر بیان می‌کند:

يَا شَبَابَ الْحَيَاةِ مَا كَانَتْ بِخَا لِدِ إِلَّا خُلُودَ زَهْرِ الرَّبِيعِ^۳
لَيْسَ تُبْقَى عَلَى نِضَارَتِكَ الْأَفْ دَارُ فِي حَوْمَةِ الْأَسَى وَالْدَمُوعِ^۴

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۵۷)

نتیجه‌گیری:

از تحقیق انجام شده نتایج زیر بدست آمده است:

۱. شرایط فکری، اجتماعی و سیاسی دوران معاصر در سروده‌های نازک‌الملائکه بروز یافته و اقتضای محتوای نوستالژیک کرده است.
۲. عشق تابویی بود که این شاعر تازی آن را شکست؛ نازک‌الملائکه در محیطی به طرح مسئله‌ی عشق پرداخت که هیچ زنی جرأت چنین کاری نداشت.
۳. نازک‌الملائکه هنگام بازگشت به گذشته از واژگانی مانند شب، اندوه، یاد و ... استفاده کرده است که مربوط به حوزه‌ی معنایی نوستالژی است.
۴. نوستالژی باعث بروز خصوصیات ادبی خاصی در اسلوب نازک‌الملائکه شده است که از پربسامدترین آن‌ها می‌توان سه اسلوب تکرار، استفهام و تضاد و تقابل را نام برد.

منابع:

۱. آریان‌پور، امیرحسین، (۱۳۵۷)، فرویدیسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان، تهران: ابن سینا.
۲. بصری، میر، (۱۹۹۴)، أعلام الأدب العربی فی العراق الحدیث، لامکان: دارالحکمة.
۳. حسن الغزالی، خالد علی، (۲۰۱۱). انماط الصورة و الدلالة النفسیة فی الشعر العربی الحدیث فی الیمن، مجلة دمشق: المجلد ۲۷، العدد الاول و الثاني، صص. ۲۶۳-۳۰۱.

^۱ عمر من در معبد اندوه سپری شد و اندوه و گلایه ی من آن را پژمرد.

^۲ جوانی در تاریکی عمر، پنهان شد و یاران و دوستان مردند.

^۳ ای جوانی زندگی تو تنها به اندازه‌ی عمر شکوفه‌ی بهاری به طول می‌انجامی.

^۴ به خاطر آن‌که در گرماگرم اندوه و اشکی، تقدیر شادابیت را باقی نمی‌گذارد.

۴. خصیر، ضیاء، (۲۰۰۰)، شعر الوقع و شعر الکلمات، دراسات فی الشعر العراقی الحدیث، دمشق: اتحاد کتاب العرب.
۵. خلیل، ابراهیم، (۲۰۰۳)، مدخل لدراسه الشعر العربی الحدیث، عمان: دارالمسیره للنشر التوزیع و الطباعه.
۶. زهران، حامد عبدالسلام، (۱۹۸۷)، قاموس علم النفس، قاهره: عالم الكتب.
۷. شریفیان، مهدی، (۱۳۸۵)، بررسی فرآیندهای نوستالژی در شعر معاصر فارسی، کاوش نامه، سال هفتم، ش. ۱۲، صص. ۳۳-۵۲.
۸. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳)، انواع ادبی، تهران: فردوسی.
۹. صابر، محیی‌الدین، (۱۹۸۸)، فی قضايا الشعر العربی المعاصر، تونس: المنظمه العربیه للتربیه و الثقافه و العلوم.
۱۰. عباس، حسن، (۱۹۹۸)، خصائص الحروف، دمشق: اتحاد کتاب العرب.
۱۱. عشری زاید، علی، (۲۰۰۸)، عن بناء القصیده العربیه الحدیثه، قاهره.
۱۲. علیمحمدی، علی، (۱۳۸۶)، عاشق شب و کودکی، کتاب ماه و ادبیات، ش. سوم، صص ۷۵-۸۷.
۱۳. فتوحی، محمود، (۱۳۸۷)، سه صدا سه رنگ سه سبک در شعر قیصر امین پور. مجله ادب پژوهی، ش. پنجم، صص. ۱-۲۰.
۱۴. الملائکه، نازک، (۱۹۹۷)، الاعمال الشعریه الكامله، بیروت: دارالعوده.
۱۵. المهنا، عبدالله أحمد، (۱۴۰۶)، تجربه الاغتراب عند نازک الملائکه، الشعر: عدد چهل، صص. ۱۰-۱۹.
۱۶. نعیمی، ماجد، (۲۰۱۲)، ظاهره التکرار فی دیوان لأجلک غزه، مجله الجامعه الإسلامیه للبحوث الإنسانیه: المجلد العشرين، العدد الأول، صص. ۷۰-۹۹.